

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

جلسه ۳۶ ام المیزان را با محوریت سوره شوری از تفسیر المیزان شروع خواهیم کرد با مباحث جانبی که هر جلسه در کنار آن خواهیم داشت ولی تغییراتی می دهیم یعنی اول نصف جلسه، المیزان باشد بعد بحث را در خدمتتان خواهیم بود. ما دو تا سیاق را در سوره شوری تمام کردیم؛ سیاق اول مربوط به آیات یک تا شش است و سیاق دوم آیات ۷ تا ۱۲ و سیاق سوم آیات ۱۳ تا ۱۶ است.

سیاق سوم هستیم یک فصل سومی است؛ گفتیم سوره شوری غرض اش وحی است و در سیاق های مختلف به انواع مختلف به وحی می پردازد. فصل اول سیاق اول در مورد خود وحی بود؛ ماهیت اش، تعریف اش بود. فصل دوم راجع به اثرش بود که مردم را دو گروه می کند و فصل سوم از نظر مفاد و محتوا می آید آن را تعریف می کند. محتوای وحی هم که بر اساس نظر علامه به این شکل است که یک دین الهی واحدی است که باید تمام ابناء بشر به آن یک دین گرایش پیدا کنند و آن را سنت و روش زندگی خود و راهی که به سعادت منتهی بشود قرار بدهند. پس با این حساب ما ادیان نداریم و فقط یک دین داریم. آیه ۱۳ شروع این سیاق مان است که در این آیه شریعت پیغمبر اسلام (ص) را جامع ترین شرایع از ناحیه خدا معرفی می کند و در واقع اینطور به آن می پردازد که اختلاف هایی که در دین واحد پیدا شده است از ناحیه ی وحی نیست بلکه از ناحیه بغی و یاغی گری ها و ستم کاری های یک عده ای است که اتفاقا از روی علم دارند این کار را می کنند. خب این خلاصه ای از سیاق یک و دو و سه است.

آیه اینطور شروع می شود: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿۱۳﴾ شَرَعَ به معنای این است که یک فاعلی یک کسی راه را هموار بکند و از بیراهه مشخص و روشن بشود. به این شَرَعَ می گویند. یعنی ریشه ی ما سه حرفی است؛ شَرَعَ به معنای هموار کردن راه است. کلمه ی وصیت چند تا معنا دارد، چند تا از کتب لغت را اگر ببینیم مثلا در کتاب اقرب الموارد یا کتاب ناظم الاطباء به معنای خار گردیدن بعد از رفعت و منزلت است. به این وَصَّى می گوییم یا گران سنگ شدن سپس سبکی یعنی سنگینی اول و بعد سبکی؛ به این وَصَّى می گویند. یا یک معنای دیگر به معنای پیوستن چیزی به چیزی، اتصال، درهم و پیوسته رویدن گیاه است. اصل کلمه از اینجا آمده است، به زمینی که گیاهانش به هم متصل هستند و هیچ جای زمین خالی نیست و اصطلاحا آنجا خشک نیست را به آن ارض واصیه می گویند. پس پیوستن و رویدن گیاه را وَصَّى می گویند. رساندن دو چیز به هم یا رسانیدن کسی را به

چیزی باز به آن وصایت می گویند. خیلی معانی زیاد است، برایش معنی جانبی گرفته اند به معنای اندرز، به معنای سفارش. منتها در این هم قیدی را آورده اند؛ می گویند به معنای این است که دستورالعملی را همراه با پند و اندرز به کسی بدهی یعنی هم در آن امر دارد و هم پند. این از کلمه ی وَصَى اصطلاحاً هم مثال واوی است و هم ناقص یایی است.

سراغ آیه برویم: **شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا** حضرت نوح را اول آورده است. شرع لکم برای شما خداوند هموار کرد یا بیان کرد. روشن ساخت برای شما از دین. پس دین یک محتوای اولیه است که سنت زندگی است و آن را برای حضرت نوح با کمال اعتنا و اهمیت دادن ببیند. ما وصی به نوحا. پس وصیت را آن معنی ای گرفته که آن قسمتی از پند و اندرز که مهم است. آن حکمی که مهم است را خداوند به حضرت نوح بیان کرده است.

مراد از آن: **شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا** یعنی حضرت نوح شریعت حضرت نوح است. یعنی اولین شریعتی که بین بشر رواج پیدا کرد. این شریعت حضرت نوح با آن چیزی که به رسول اکرم (ص) وحی شده مقابله بین اش اتفاق افتاده است. اینجا سوال پیش می آید که چرا فعل برای حضرت نوح وصی شده و برای حضرت پیامبر (ص) اوحینا شده است؟ اوحینا یعنی ایحا مصدر ایحا. این سوال بسیار مهمی است و علامه خیلی زیبا آن را جواب داده اند.

سؤال: فرق بین دین و شریعت در چیست؟ دین خمیر مایه اصلی است، شریعت طریقتی است یعنی آن جزئیات، نحوه اجرای احکام دین توسط پیامبر (ص) است. دین که یکی است ان الدین عند الله الاسلام یعنی تسلیم است. بن مایه اش یک چیز واحد است. اینکه هر پیامبر بر اساس مقتضیات و شرایط زمان و پذیرش مردم چه جور آن بن مایه را بین مردم پیاده بکند را بهش شریعت می گوئیم. چه طور جاده را برای فهم مردم هموار بکند را شریعت می گوئیم. یک راه است یک مسیر است. در واقع مسیر پیمودن مردم برای رسیدن به آن دین الهی با کمک انبیاء است.

در مورد حضرت پیامبر (ص) می فرماید: اوحینا در مورد حضرت نوح می فرماید: وَصَّى؛ همانطور که در معانی وصیت گفتیم وصیت در جایی به کار می رود که بخواهیم از بین چند چیز، آن را که مورد اعتماد ما است و حالت وعظ و پند و اندرز دارد و امر هم در آن هست سفارش کنیم. پس سفارش به یک مورد اهمیت و با عظمت است. خب چرا برای حضرت نوح وصی گفته است؟ در مورد شریعت حضرت نوح و همچنین در ادامه آیه که برای حضرت ابراهیم و عیسی و موسی این فعل را به کار می برد، برای آنها تنها مسائلی بهش اشاره شده است که خیلی مورد اهمیت بوده یعنی حکم وصیت داشته است. اما در مورد شریعت اسلام اینطور نیست چون این شریعت به دلیل جامعیت و خاتمیت همه مسائل را شامل می شود؛ هم مسائل مهم یعنی هم وصیت را دارد و هم مسائل غیر مهم. بخاطر همین ما می گوئیم احکام اسلام چند قسم است؛ ۵ قسم؛ واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح؛ خب آن دوتایی که مهم است و در همه شرایع وجود دارد واجب و حرام است. یعنی اینها اهمیت بالایی دارند و بهش سفارش شده است. هم در شریعت حضرت نوح است هم در شریعت حضرت ابراهیم و هم در شریعت حضرت موسی و هم در شریعت حضرت عیسی و هم چنین شریعت پیغمبر اکرم (ص). اما دو تا حکمی که اهمیت اش مقتل دوتای اولی نیست یعنی مثل واجب و حرام نیست چیست؟ مستحب و مکروه. این دو تا در احکام اسلام نمود پیدا کرده است و پنجمی که مباح است یعنی فعلی که ترک و انجام آن علی السویه است. این سه تا یعنی مستحب، مکروه و مباح در دین اسلام است. در شرایع قبل به این شکل که در اسلام مطرح شده مطرح نبوده است.

در شریعت حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (ع) با اینکه شریعت حضرت موسی و عیسی پیشرفته تر از شریعت حضرت نوح و ابراهیم است با اینحال باز هم به عنوان وصیت به آن نگاه می شود. پس اینجا دلیل به کار بردن بحث اوحینا فقط برای پیامبر اسلام همین است که اسلام یک دین جامع الشرایع است و همه چیز در آن

فراهم شده، و همه احکام برای سعادت بشر در آن بیان شده است. در شریعت های دیگر فقط احکامی سفارش شده که مناسب مردم آن موقع بوده، مناسب حال امت های آن شرایع و به مقدار استعداد شان بوده است. انگار که با هر شریعتی و با هر پیامبری که بعد از پیامبر قبلی می آید. مردم استعداد و پذیرش و عقلانیت شان برای پذیرش وحی بیشتر می شود و به دین اسلام می رسد.

حضرت علی(ع) در نهج البلاغه هم همین عبارت را می فرمایند که اصلا کار انبیاء و فلسفه ی ارسال رسول این است که دفینه های عقول آنها کاملا رو بیاید و ما در زمان ظهور تعقل مردم را در بالاترین سطح خودش خواهیم داشت. یک التفات هم در اینجا به کار رفته است. التفات یعنی چه؟ صنعتی در بیان ادبیات عرب داریم به نام صنعت التفات. تغییر مخاطب است. یعنی یک جا روی سخن به سوی مخاطب است. فعل ها و ضمیرها مخاطب است و یک جا غایب است. تغییر این دوتا یعنی انتقال از غایب به مخاطب و برعکس آن را التفات می گوئیم. شَرَعَ فعل غایب است، یعنی صیغه غایب به کار برده است ولی برای اوحینا صیغه متکلم به کار برده است، این بخاطر این است که شریعتی که به حضرت پیامبر (ص) عطا شده یک عظمت خاصی دارد؛ خدا اینجا خودش آمده به شکل اوحینا از این عظمت یاد کرده است. این را البته مترجم المیزان بیان می کنند. حالا چرا نگفته اوحیت یعنی متکلم وحده نگفته؟ گفته اوحینا؛ این هم باز به این دلیل است که بر عظمت دلالت بکند چون بزرگان و عظما و علما وقتی که می خواهند در مقابل گروه پست تر صحبت بکنند از متکلم مع الغیر استفاده می کنند. اینکه ما چنین کردیم و ما چنان خواهیم کرد و ... دوباره ادامه آیه؛ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَىٰ به همان دلیل که گفتیم وَصَّىٰ برای حضرت نوح است، اینجا هم وصینا را برای حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی آورده است. این سه تا را به ترتیب آورده است. این واو عطفی است بر ما وصی به نوحا. ترتیب هم که گفتیم ترتیب ذکر و زمانی است. یعنی اول حضرت ابراهیم است بعد حضرت موسی و بعد حضرت عیسی است. حالا چرا وسط یعنی موقع اسم بردن از پیامبر اسلام (ص) ترتیب به هم خورده است یعنی درست است اول حضرت نوح شریعت دارد بعد حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت پیامبر (ص). ولی ترتیب را برای حضرت پیامبر اینجا رعایت نکرده است. اول حضرت نوح را آورده چون حضرت نوح اولین شریعت است پس باید سر جای خودش بیاید. ولی بعد حضرت پیامبر را آورده بخاطر اینکه حضرت پیامبر را خواسته برتری بدهد. مثل تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض؛ اینجا هم خواسته حضرت پیامبر را به پیامبران ما قبل خودش حتی یعنی حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (سلام الله علیهم) برتری بدهد. شبیه این آیه ما دو آیه در کل قرآن داریم که به ۵ شریعت در اصطلاح به ۵ پیامبر اولوالعزم اشاره شده است. یکی سوره احزاب آیه مبارکه ۷: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَنُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ ۗ اینجا حضرت نوح را به دلیل تقدم زمانی صرفا آورده است چون اولین است حضرت نوح را مقدم آورده است. قدیمی ترین شرایع، شریعت حضرت نوح است. یک عهد طولانی دارد زمان طولانی دارد. ۹۵۰ سال حضرت نوح نبوت داشتند. بعد از لحاظ برتری حضرت پیامبر (ص) هستند و بعد حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (صلوات الله علیهم اجمعین).

سیاق آیه اصطلاحا می گویند سیاق امتنان است یعنی منت نهادن، در واقع خدا از باب منت نهادن، در واقع خدا از باب منت نهادن به پیامبر به این شکل بیان می کند. علامه می گویند این آیه با آیه ۴۸ مائده: لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَمِنْهَا جَا هِیچ منافاتی ندارد. هر شریعتی ضمن اینکه در جای خودش خاص هست اما شریعت اسلام بر همه آنها جامعیت و برتری دارد. دو اینکه شرایع الهیه و انهایی که مستند به وحی هستند تنها و تنها همین شرایعی هستند که در این آیه و آیه ی سوره احزاب اسم برده شده اند، یعنی شریعت حضرت نوح، شریعت حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت پیامبر (ص). اگر شریعت دیگری بود باید اینجا اسم می آورد؛ چرا چون که از جامعیت اسلام سخن گفته پس اگر

شریعت دیگری هم هست باید اسمش را می آورد که بگوید اسلام بر آن هم جامعیت و برتری دارد. و چون اسم نیاورده پس فقط و فقط همین پنج شریعت را داریم و مابقی انبیاء در واقع مبلغین این پنج شریعت هستند. هر پیغمبری که بعد از حضرت نوح آمده تا زمان حضرت ابراهیم مبلغ شریعت حضرت نوح (س) است. هر پیغمبری که بعد از حضرت ابراهیم تا زمان حضرت موسی تشریف آورده همچنین مبلغ حضرت ابراهیم هستند، همچنین تا پیامبر اسلام (ص). پس انبیا اگر بر اساس روایت می گوئیم ۱۲۴ هزار نبی هستند همگی غیر از این ۵ نفر مبلغ این ۵ شریعت هستند.

لازمه ی این حرف یک نکته دیگری هم از لابلای این حرفها در می آید وقتی ما میگوئیم اولین شریعت به معنای احکام، شریعت حضرت نوح است یعنی قبل از حضرت نوح هیچ قانون حاکمی در جوامع بشری آن روز وجود نداشته است. حضرت آدم اولین نبی ما حساب می کنیم ولی احکام جامع و منظمی مثل شریعت حضرت نوح را نداشتند، که علامه کاملا و مفصل در آیه ۲۱۳ سوره بقره : **كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ** کاملا این را بحث کرده اند. انبیایی که بعد از حضرت نوح تا زمان حضرت ابراهیم همچنین انبیا بعد از حضرت ابراهیم حضرت موسی و حضرت عیسی باز همگی واحد اند، یعنی یک دین را دارند. دین توحیدی و بر اساس آن دین شریعت خودشان را بیان می کنند. به این صاحبان شریعت اولوالعزم می گوئیم؛ صاحبان عزم. حال یک نظر هست که این ۵ نفر عزم لازم را برای دریافت و پذیرفتن این ماموریت بزرگ اینها داشته اند. همه انبیا اولوالعزم نیستند شاید به این دلیل که آن عزم لازم را ندارند و آن عزم یک صبر بسیار خاصی است. مثل مثلا آیه **وَلَمَنْ صَبَرَ** ان ذلک من عزم الامور به این شکل است.

أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا کلمه ان اقیمو؛ آن، ان تفسیریه است، اقامه ی دین یعنی حفظش یعنی پیروی دین کنند به احکامش عمل کنند. الف لام ی هم که اینجا هست الف لام عهد است. یعنی به هر آنچه که به انبیا وصیت و وحی کرده بودیم باید عمل بکنید؛ این دینی که برای شما تشریح شده باید پیروی کنید. در آن تفرقه ایجاد نکنید وحدتش را حفظ کنید و اختلاف راه نیندازید. بله آیه ی **فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ** همان معنای اولوالعزم است.

پس بر همه مردم واجب است که دین خدا را به پا دارند ، اقامه کنند. در انجامش تبعض قائل نشوند مثلا یک پاره ای از احکام را به پا دارند، یا مثلا یک پاره ای را رها بکنند. اینها که می گوئیم عبارت های علامه را می خوانم. اقامه کردن دین عبارت است از اینکه به تمامی آنچه خداوند نازل کرده و عمل بدان را واجب نموده ایمان بیاورند. پس همه اینها یعنی اینکه ما یک دین داریم و باید اقامه بشود. یک سری از احکام دین است که احکام الهی و واجب است، تا زمانی که بشر عاقل و مکلف در دنیا هست آن احکام هم باقی است و وجوبش، اقامه اش هم واضح است، یعنی حتما باید اقامه بشود. یک سری دیگر هم از احکام را داریم که در شرایع قبلی بوده و در شریعت بعدی نسخ شده که عمرشان کوتاه است. مخصوص یک طایفه ای از مردم است و در زمان خاص بودند و معنای نسخ آن احکام هم یعنی اینکه آخرین روز آن احکام در واقع واضح و آشکار شده است. یعنی شریعت بعدی نسخ حکم قبلی را دیده آخرین روزش را دیده است. این به این معنی نیست که آن حکم نسخ شده حق نیست بلکه زمان عمل کردن به آن تمام شده است. پس علت اینکه خداوند فقط در حال حاضر الان بعد از پیامبر اسلام ، دین اسلام را قبول دارد به این دلیل است که عمر احکام شرایع قبلی تمام شده است پس باید یک شریعتی که جامع هست، باقی هست و خاتم شرایع قبلی هست ایمان بیاورند. حکم نسخ شده تا ابد حق است اما دیگر لازم الاجراء نیست حالا چطور به ما می گوید، منی که الان مسلمان هستم خداوند می گوید : **ان اقیم الدین** یعنی آن دینی که مال همه است، یک دینی که مشترک است بین همه ی شرایع، آن را اقامه کنم یعنی چه ؟ یعنی هم به آن احکامی که مشترک است، باقی است و تا زمانی که انسان مکلف است این قابل الاجرا است ایمان بیاورم و عمل کنم و هم آن احکامی که نسخ شده ایمان بیاورم، اما دیگر برای من مسلمان لازم الاجرا نیست. پس فرقشان این شد، پس وقتی می گوید **ان اقیم الدین**، الف و لام دین یک چیز مطلق است. دین چه حتی آن قسمتش که، آن شریعتی که از آن

نسخ شده و چه آن قسمتی که از دین نسخ نشده باید اقامه بشود، اقامه ی آن قسمتی که نسخ شده ایمانش است، اقامه ی آن قسمتی که نسخ نشده هم ایمان است و هم عمل.

پس دین یک چیز مطلق است، اقامه ی دین برای هر زمانی یعنی اینکه ایمان داشته باشیم و اگر برای زمان ما هست پس لازم الاجرا است. پس عمل هم کنارش هست پس لازمه ی مسلمانی من این است که ایمان به شریعت حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی هم داشته باشیم؛ علاوه بر اینکه ایمان به شریعت اسلام داشته باشیم و عمل هم به آن کنارش داشته باشیم. اما در شرایع قبلی اینطور نیست یعنی همین الان البته مسیحی ها، یهودیت را یعنی قسمت تورات را عهدین را قبول دارند اما یهودی ها فقط شریعت خودشان را قبول دارند؛ البته ما در بحث های بعدی یهودیت را دین نمی دانیم و حتی شریعت نمی دانیم. یهودیت و مسیحیت یک فرقه است که با شریعت اصلی خود حضرت موسی و حضرت عیسی (ع) متفاوت است. کاملاً فرق دارد. بعضی از مفسرین اومدن گفتند که اونجایی که میگه **أَقِيمُوا الدِّينَ** فقط احکام مشترک هست یعنی مثلاً مثل اون ۳ اصل مشترک که بین همه شرایع؛ مثل چی؟ مثل توحید و نبوت و معاد، که علامه گفتیم این را رد میکنه، هم قسمتهای مشترک اقامه باید بشه، هم قسمت های نص شده، اقامه اش هم در قسمت های نص شده به معنای ایمان به اون هست. آیات دیگه ای هم داریم **"وَأَنَّ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿٥٢﴾** یا **"إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ۗ"** الی آخر. **"كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ"** این ما ی موصول هست، آنچه که ایشان را به اون سمت دعوت میکنی و به آن می خوانی، منظور دین توحید هست نه اصل توحید. دینی که هم اصل توحید را داره و هم اصول اصلی دیگر را داره مثل معاد و نبوت، پس منظور دین توحید هست نه اصل توحید. پس اهل کتاب در دین توحید اختلاف انداختند **كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ** یعنی مشرکین براشون پذیرفتن دین توحید سنگین هست، گران هست، به خاطر استکباری که دارند. **"اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ"** اجتناب ریشه اش رو بگید؟ هم جَبَى، هم جَبَو. یعنی هم ناقص یابی هست هم بر اساس نظر بعضی از علمای لغت ناقص واوی هست. به معنای جمع کردن، به سمت خود جلب نمودن. ما سه تا الیه داریم **"كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ"** **"اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ"** **"يَهْدِي إِلَيْهِ"** هر سه تا الیه به یک جا برمی گردد، یعنی ضمیر این سه تا الیه به یک جا برمیگردد. حالا چطور می معنی کنیم؟ می فرماید که خدای تعالی از بنده هاش هر که را که بخواهد به دین توحید که تو به اون دعوت می کنی جمع و جلب می کند و هر که را که بخواهد به سوی آن هدایت می کند. مثل آیه **"هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۗ مَلَّةً أَوْ كِبْرًا ۗ"** سوره حج آیه ۷۸؛ دقیقاً تو همون مفهوم هست یعنی شاهدهی که علامه برای این آیه اینجا می آورند آیه ۷۸ سوره مبارکه حج هست. اما باز بعضی از مفسرین آمدن تو ضمائر اختلاف پیدا کردند مثلاً الیه دومی را و سومی را به خدا برگردوندند؛ ولی علامه میگن که هر سه تا یک مرجع داره. پس **اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ** در این صدد هست که اشاره بکند که خدای تعالی بی نیاز از ایمان مشرکین هست که اینقدر از ایمان آوردن، اینها اعراض می کنند، استکبار می ورزند، مثل آیات دیگری که داریم اعراض را نشان می دهد حالا اختلاف مفسرین زیاد است و من نظر علامه را اینجا برای شما نقل کردم.

" وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ " بغی ای که بینشون هست و بحث **تَفَرَّقُوا** رو که اینجا می آید ضمیر واوی که اینجا هست برمیگردد به اون ناس؛ ناس ذکر نشده ولی معنای ناس از سیاق فهمیده می شود کلمه بغی هم به معنای طلب هست منتها بیشتر در زمینه های منفی به کار برده می شود؛ اگر برود به باب افتعال گاهی مثبت هم میشود مثل ابتغاء، مثل ابتغاء وجه الله، ابتغای رضایت. بغی معمولاً منفی هست به معنای طلب ظلم حتی یک جاهایی به معنای حسد هم معنا میشه پس اینها به دلیل اون حسدی که بینشون هست و این حسد بینشون متداول شده و حسد یک چیزی هست از جانب شیطان بهشون آموزش داده شده، به همین دلیل این ها اومدن در آن دین توحیدی اختلاف

انداختند. همون مردمی که براشون شریعت تشریح شده بود از شریعت قرار بود متفرق نشوند، اختلاف نکنند، وحدت کلمه رو از دست ندهند، این تفرقه شون از جایی شروع شد که دقیقاً ظلم و حسدی که بین خودشون بود نگذاشت بر اساس علم خودشون عمل بکنند. پس اختلاف یعنی اختلاف در دین باعث می شود که چند دسته گی در بشر به وجود بیاید انشعاب ها به وجود بیاد و اختلافی که بشر قبل از نازل شدن شریعت داره و باعث میشه که خدا شریعت را تشریح کنه یه اختلاف اولیه هست در شئون زندگی، این را هفته پیش هم عرض کردم اختلاف معاشی و معیشتی هست و اختلاف بعد از شریعت اختلاف وحی ای هست یعنی اینا دیگه دو دسته بهشت و جهنمی میشن.

خب تا همینجا ما سوره شورا را داشته باشیم ان شاءالله